



# بازی قدرتها

نقد و سنجش مردم ایران

نوشته امیرحسن چهل تن

فرحناز شیخ علیزاده



پرویشگاه علوم عالی و نظامی فرانکی  
رتال جامع علوم انسانی

به سبب نامت تعبير در روش زندگي و برخورد  
بسرنگ مي شود. زمان سنجيده مردم ايراني را با هم  
و مذهباني سبباني تاريخي بود.

### قصه

زمان داستان بسيري است که با اين گند در آن  
سرتک در سبوه قصه به جان شتابان به سببه است  
به سمت مرز فرار مي کند و در آن راه گاه چنبري زندگي  
مي شود. او سمين به مدت يازده سال در آنجا زندگي  
مي کند و به اصرار خواهر بعد از بيست و هشت سال

مجنده مردم ايراني نوشته امير حسن چهل تن و کتلي  
است که فتنه ها را که در سال ۱۷۸۱ به شعار گان  
و سببه به بازار عرضه کرد و نوشت کتاب مرزاني  
دور و بسيري است که از کمال مطلوب و در وقت  
نامطلوب گفان مي کشد.

سنجيده مردم ايراني که داستان زلال و واقعگراي مدرن  
است در داستانهاي واقعي و چيزي از جاده هاي بيروني  
بروز و سيات استعاضاي آن يکديگر است و باعث تغيير است در  
حالات و رفتار و با تير و سبب است که چنين است شوند در  
بن زمان غير حوايت و زندگاني بيروني (سبوه قصه

۱۰۹ | ادبيات داستاني



دوری از بطن به صورتی که در

بسیار برکت شفا می براند تا بدان جا که هر که  
اولین آنگاه این سه روز را آغاز می کند و تا  
و گویا که گشته جان برین گشته از خون و جگر  
و عروق دانستنی شکل می گیرد و از آنجا که  
برای بسیاری ما برکت است و روح به آنگاه که  
بناگاه نامیده است بطن می خورد

زایمان

بعضی از معاینات که در دوران بارداری  
در صورت نظر روایت است ظاهر گویا که در  
دائمی کل استخوانها را از روئیده کامل از  
تمام استخوانها استخوانها را از روئیده کامل از  
به صورتی که استخوانها را از روئیده کامل از  
نموده شده و استخوانها را از روئیده کامل از  
مختلف باز کرده است حتی در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱  
کتاب دیدگاه دو انسان که یک موضوع تان می شود  
دید که سرهنگ است به زمین (همسرا) و کلوز  
با دیدگاه و دعوت همین متفاوت است  
سرهنگ ناچاره بگویم روزی برت گفتم کاتبی  
هرزه منظورش به زمین است (صفحه ۱۵۰)

«آنگاه که...»  
در گاردن بازنه حاضر نبودند و حالا به خیال می کند  
من هر رام چون بر روی صحنه ظاهر می شوم  
لازم نیست نفس بکارن خراب را بازی کنم کمالی است  
عاشقی باشم یا با مردانی که هیچ نسبتی با من ندارند  
خودمانی نسوم این کافی است چنین بر می آید که هر  
یک چیز می خورد (صفحه ۱۵۱)

بسیار این دوگانگی در دیدگاهها ممکن نیست  
مگر آنکه کانون روایت صفر باشد تا نویسنده بتواند  
برداشتهای شخصها را جداگانه بیان کند  
همان طور که می دانید روند داستان بسیار خوب  
رخدایهای متعدد به پیش می رود و هر یک از این شکل  
می دهد در این زمان اکثر رخدایها مربوط به گذشته  
است و حجم گفتری از زمان به زمان حال اختصاص  
داده شده است و این مورد معتقد است داستان خوب  
داستان زمان حال است که شخصیت داستان و خواننده  
با هم به حوادث و رخدایها برسند و گاه به گاه هم به  
پیش بروند»

در صورتی که در دوران بارداری  
بسیار برکت شفا می براند تا بدان جا که هر که  
اولین آنگاه این سه روز را آغاز می کند و تا  
و گویا که گشته جان برین گشته از خون و جگر  
و عروق دانستنی شکل می گیرد و از آنجا که  
برای بسیاری ما برکت است و روح به آنگاه که  
بناگاه نامیده است بطن می خورد

زایمان

بعضی از معاینات که در دوران بارداری  
در صورت نظر روایت است ظاهر گویا که در  
دائمی کل استخوانها را از روئیده کامل از  
تمام استخوانها استخوانها را از روئیده کامل از  
به صورتی که استخوانها را از روئیده کامل از  
نموده شده و استخوانها را از روئیده کامل از  
مختلف باز کرده است حتی در صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱  
کتاب دیدگاه دو انسان که یک موضوع تان می شود  
دید که سرهنگ است به زمین (همسرا) و کلوز  
با دیدگاه و دعوت همین متفاوت است  
سرهنگ ناچاره بگویم روزی برت گفتم کاتبی  
هرزه منظورش به زمین است (صفحه ۱۵۰)

«آنگاه که...»  
در گاردن بازنه حاضر نبودند و حالا به خیال می کند  
من هر رام چون بر روی صحنه ظاهر می شوم  
لازم نیست نفس بکارن خراب را بازی کنم کمالی است  
عاشقی باشم یا با مردانی که هیچ نسبتی با من ندارند  
خودمانی نسوم این کافی است چنین بر می آید که هر  
یک چیز می خورد (صفحه ۱۵۱)

بسیار این دوگانگی در دیدگاهها ممکن نیست  
مگر آنکه کانون روایت صفر باشد تا نویسنده بتواند  
برداشتهای شخصها را جداگانه بیان کند  
همان طور که می دانید روند داستان بسیار خوب  
رخدایهای متعدد به پیش می رود و هر یک از این شکل  
می دهد در این زمان اکثر رخدایها مربوط به گذشته  
است و حجم گفتری از زمان به زمان حال اختصاص  
داده شده است و این مورد معتقد است داستان خوب  
داستان زمان حال است که شخصیت داستان و خواننده  
با هم به حوادث و رخدایها برسند و گاه به گاه هم به  
پیش بروند»

۱۰۷۲  
کتابخانه استادان  
۱۰۹  
میرزا





است؟ این کنش که خود هسته داستان محسوب می‌شود و باعث می‌شود دختر سرهنگ از او آزاده خاطر شود و همچنین دلیلی است برای سکوت سرهنگ در مقابل اخراجش چه جوانی می‌تواند داشته باشد؟ رولان بارت در صیحت روایت‌شناسی می‌گوید «هر متن، تقسیم شده از دو قسمت: هسته و کاتالیزور. کاتالیزورها نقش نوعی بسزمنه یا عامل اتفاقی را بازی می‌کنند. مثل توصیفات و قندها. در حالی که هسته‌ها پیوندگاه روایت به حساب می‌آیند و در حکم جایگاهی برای لحظات تعیین‌کننده ظهور یا شکل‌گیری هستند که نقش تعیین‌کننده دارند. کاتالیزورها را بر حسب ضرورت داستانی می‌توان حذف کرد. اما هسته‌ها که کنشها را شامل می‌شوند، هرگز»<sup>۲</sup>

کنش دوم که هسته داستان را شکل می‌دهد و باعث می‌شود مردی بیست و هشت سال از فرزند و همسرش بی‌خبر بماند و نامه‌ای برای آنها ننویسد، کنش ایرج است. ایرج به دلیل آنکه سرباز روس با عکس میهن‌پرینگی‌اش را ارضاء کرده، قادر به نوشتن نامه نیست. البته نویسنده دو دلیل دیگر را نیز در گفتگوی ایرج ذکر می‌کند: «گمان نمی‌کردم این نامه‌ها به مفصد برسد و به‌علاوه می‌ترسیدم ارسال نامه‌ها از آنجا برایتان در دسر درست کند.» ولی خواننده به درستی درمی‌یابد که این دو دلیل تنها بهانه‌ای برای سکوت در مقابل خواهر است. چراکه دلیل اصلی در صفحات ۴۹، ۲۵، ۷۶، ۶۶ از زبان ایرج به تکرار بیان می‌شود.

«مگر نه آنکه سرباز روس معصومیت این رابطه را زیر آن لکه‌های پهن و لزج برای همیشه از بین برده بود؟» (ص ۶۶)

«ان وقت صدای نفس نفس مرد را شنید که در اتاقک نگهبانی به روی نیمکت آهنی ولو شده بود و با نگاه لزج و پوزه جلو آمده، چون فرینگی‌اش را تسکین می‌داد.» (ص ۶۶)

این دلایل محکمی برای مردی که در تبعید، در سبیری، در سرمای شدید و برف وقتی بعد از مدت‌ها به او قلم می‌دهند تا نامه‌ای بنویسد و قادر به انجام آن کار نباشد، نیست. مردی که مبارز است و می‌داند در این راه باید خطی چیزها را فدا کند، چرا باید چنین کنشی انجام دهد؟! او تنها براساس یک حس نادرست (خیانتی که از جانب همسر، صورت‌نگرفته برای تنها کسی که برایش باقی مانده) برای عشقش نامه‌نویسد؟

(گذشته و تبعیدش) آغاز می‌شود. در بخش سوم داستان سرهنگ (اشتباهی انجام می‌پذیرد). در بخش ده به گوشه‌نشینی و نهاییهای سرهنگ اشاره می‌شود. در بخش یازده به برگشت ایرج به آلمان و در بخشهای میانسی، این تقسیم‌بندی همچنان ادامه دارد. بخش هشت: سرهنگ. بخش چهار: ایرج و این بیانگر آن است که هر دو شخصیت مهم و اصلی هستند.

### پیرونک

«مالکام برادبری» می‌گوید «هر نویسنده هنگام نوشتن باید دائم روی منطق اعمال و اشخاص و حوادث داستانی‌اش کار کند.»<sup>۲</sup>

در این رمان به اعتقاد من ما با چند کنش غیرمنطقی و باورناپذیر روبه‌رو هستیم.

کنش سرهنگ: سرهنگ، همکاری مطیع و فرمانبردار و با ملاحظه است (ص ۱۷۷). و لایق‌ترین افسر به شمار می‌آید (ر. ک. به ص ۱۷۱). او مردی است که «هیچ‌وقت نگذاشتم بفهمد که دوستش ندارم (ملیحه / همسرش)». (ص ۱۲۴) و کسی است که حتی بعد مرگ همسر تن به ازدواج مجدد نمی‌دهد (ص ۵۹). چرا که دوست ندارد بچه‌هایش زیر دست دیگری بزرگ شوند. چنین شخصیتی چرا باید هر از گاه ستوان جوانی را وارد خانه کند و در راز پشت قفل نماید. ستوانی که از هر دری که بخواهد تو برود، به ناچار باید سرش را خم کند و تا به حال چندین زن به خاطر او خودشان را کشته‌اند (ص ۱۲۶).

آیا این کنش از یک سرهنگ که سنی از او گذشته، با یک ستوان دوم جوان مرد آن هم به دفعات باورکردنی



## کنش سوم: برگشت ایرج به آلمان

ایرج به تهران برمی‌گردد تا بتواند «دو کلمه حرف بزند.» (ص ۳۲) تا «از گذشته‌ها دیدن کند از چیزهای کوچک.» (ص ۴۴) او با میهن است در بخش چهار دیدار می‌کند. میهن تنها برای او درباره کیک می‌برد. «کیک پختن به وقت و حوصله نیاز دارد و من دیگر هیچ کدام را ندارم.» (ص ۷۳) و سه دنبال مقصر هم نمی‌گردد.

هیچ‌کس مقصر نیست... پیدا کردن مقصر، احمقانه‌ترین کاری است که می‌توان کرد.» (ص ۷۳) و در انتها دیدار مجدد ایرج را می‌پذیرد. «البته ما باز همدیگر را می‌بینیم.» (ص ۸۰) پس چرا ایرج گمان می‌کند که میهن نسبت به او بی‌اعتناست و همین دلیلی برای برگشت او می‌شود. «او اعتنایی به من نکرد.» (ص ۱۰۷) و به پسرش می‌گوید: «منظورم این است که فاصله به هر جهت باقی‌ست.» (ص ۱۱۵) مگر او نیامده که فاصله‌ها را از بین ببرد، پس چرا جا می‌زند مردی که حالا خیال می‌کند از ابتدا هم عقایدی وجود نداشته، چرا نباید تحت تاثیر مرد مسافر خانه‌ای قرار بگیرد و در تصمیم به رفتن، جدی شود و به خواهر رنگ بزند. آیا فقط به خاطر اینکه مردم در وضعیتی هستند که می‌خواهند همه چیز را از بین ببرند؟ یا آنکه هراس دارد از این موجی که ناگهان همه را در خود گرفته و یا نه تهران جدید را آن گونه که در فکر داشت، نیافته؟ به راستی کدام یک بهانه بازگشت او به آلمان است؟ مردی که با پشت سر گذاشتن اردوگاه سبیری، دیگر علاقهای به سیاست ندارد و فقط بآمده که با میهن حرف بزند چرا باید این عوامل بر او اثر بگذارد. او - به زعم خود - دیگر باید دریافته باشد که همه اینها فقط بازی قدرتهاست. دلیل محکم‌تری برای بازگشت شخصیت به آلمان و پناه بردن به تنهایی لازم است.

## مضمون و پیام

مهمترین مضمونی که این داستان به اعتقاد نگارنده دارد، آن است که همه انسانها تحت تاثیر ایدئولوژی حاکم و قدرت برتر هستند. زبان داستان زبردست مردها و ظلم آنان قرار می‌گیرند و مردان زیر سلطه قدرت، کمر خم می‌کنند، بدون آنکه مقصر باشند. «همین است که هست! مادرش سه او گفته بود همه مردها مشغولیتی دارند که به دنیای خاص آنها مربوط می‌شود و لازم نیست از آن چیزی از آن بدانند.» (ص ۱۲۵)

«ایرج گفت: این رابطه از نظر من هیچ وقت نمرده

است.

میهنس بوزخند زد، فقط از نظر تو... فقط تو.» (ص ۷۶)

«اینکه همه عمر باید نقش زنی را بازی کند که یکدانه پسر مردی را تصاحب کرده.» (ص ۱۶۵)

در هر حالت، این زنان هستند که مظلوم واقع می‌شوند. چه زن سرهنگ، چه ملیحه و حتی مادر ملیحه که باید با خون دل، بچه‌اش را بزرگ کند. اما مردان نیز در این میان بی‌نصیب از قدرت برتر نمی‌مانند. چه سرهنگ که به گوشه‌نشینی می‌رسد، چه پسر که باید تفنگ پاسان را کش برود و چه حتی یک نویسنده که دست به خودکشی می‌زند چرا که شاید ناخواسته متنی را تنظیم کرده است. (رک. به ص ۱۸۷) همه و همه زیر سلطه یک قدرت برتر قرار می‌گیرند و اینجاست که سرهنگ متوجه می‌شود. «حالا مطمئنم در مملکت ما این زنده ماندن است که جرئت می‌خواهد.»

«جان آدمها هیچ ارزشی ندارد، هر وقت لازم باشد از سر راه برداشته می‌شوند.»

اینجاست که خواننده متوجه می‌شود همه چیز تنها بازی قدرت بوده. چه ناصر که شلیک می‌کند و چه خانم اسلامی که در ظاهر او را تشویق به شلیک می‌کند، همه در یک بازی بزرگ شرکت دارند.

انگار نویسنده می‌خواسته این سخن میشل فوکو را بیان کند. «تئوری‌های سیاسی و اجتماعی ایدئولوژی غالب، بر سخن تسلط دارند. افراد قادر نیستند بدون تبعیت از قوانین و محدودیت‌های ناگفته و قدرت حاکم، بیندیشند یا سخن بگویند.»<sup>۲</sup>

و این خود دلیلی است برای تفاوت دیدگاههای متفاوت میان سرهنگ و ایرج، و ایرج و پسرش. چرا که دیدگاه هر کس را ایدئولوژی تعیین می‌کند.

باختن می‌گوید: «ایدئولوژی مثل زبان ناپیداست و هر متنی تحت تاثیر ایدئولوژی شکل می‌گیرد.»

امیرحسین چهل تن نیز بدین ترتیب از دیدگاه یک نویسنده، آرمان اجتماعی خود را بازگو کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سبیده دم ایرانی، امیرحسین چهل تن، انتشارات نگاه.
- ۲- راهنمای نظریه ادبی معاصر، اما سلدون، عباس مخبر، ۵، ۴.
- ۳- درآمدی بر پژوهش نظریه ادبی، راجر وسترن، مجتبی ویسی، ۲.
- ۴- برداشتی از سخنان یک سخنران و منتقد در کانون ادبیات، ۲۰۱.